

مصحف یعنی تصحیف شده و تصحیف در لغت بمعنی خطا در قرائت است و مقصود از صنعت مصحف در کلام آن است که با تغییر و با حذف و اضافه نقطه یا نقاط کلمه‌ئی معنی آنرا تغییر دهند مانند کلمه جامه که با تغییر محل نقطه آن خامه شود و یاد باد گردد و شعر که سیر شود و امثال ذلك مثال در نثر فلان بسی مخرم و دارای صداقت است و اهل سری چون وی نتوان یافت.

این عبارت بتصحیف چنین میشود.

فلان بسی مجرم و دارای صداقت است و اهل شری چون وی نتوان یافت
مثال از نظم

مرا بوسه جاننا بتصحیف ده که درویش را توشه از بوسه به

پیدا است که تصحیف بوسه خواستن توشه طلبیدن است چنانکه خود گوینده نیز در مصراع دوم بتصریح آن پرداخته است.

۸ - مقلوب

قلب بمعنی وارونه است و مراد از صنعت مقلوب در بدیع وارونه کردن کلام باشد بمنظور حصول معنی دیگر مانند همین کلمه (کلام) که چون آنرا قلب کنی مالک میشود.

مقلوب چهار قسم دارد

اول مقلوب بعض و آن عبارت از این است که در بعضی از حروف کلمه‌ئی تقدیم و تأخیر حاصل گردد مانند رقیب و قریب و شاعر و شاعر و امثال آنها مثلاً در این بیت از آن جا دوانه دو چشم سیاهت دلّم جاودانه عدیل عنایت
جاودانه و جاودانه مقلوب بعضی است و آوردن مقلوب بعضی از کلام اعم از نظم یا نثر خالی از ملاحظتی نیست.

دوم مقلوب کل و آن عبارت از وارونه شدن تمام حروف کلمه است بنحوی که در تعریف مقلوب گذشت.

شهر در این شعر

میرك سیناست نيك و چابك و برنا
هر چه بگوید ظریف گوید و زیبا
هست انیس کسریم و نشناسی
زود بخوان و از کونه میرك سینا
میرك سینا که قلب آن انیس کریم میشود مقلوب کل است.

سوم مقلوب مجنح یعنی قلبی که در جناحین (طرفین) کلمه واقع شود اینهم همان مقلوب کل است و چون در اول و آخر جمله یا شعر قرار میگیرد آنرا مجنح نامیده اند مانند ادا و ادا در اول و آخر این بیت.

ابدا نیست مرا جنگ و ستیز
با بزرگان سخن یا ادبا
که دومی مقلوب اولی است و ممکن است مقلوبی در اول و آخر مصراعی از شعر هم قرار گیرد چنانکه در بیت ذیل:

گنج دولت دهد گزارش جنگ
رای نصرت کند حمایت یار

چهارم مقلوب هستوی و آن عبارت از این است که يك مصراع شعر یا يك عبارت را وارونه هم که بخوانی همان مصراع یا عبارت شود مثلا عبارت (دارم همه مراد) را از آخر هم که بخوانی همان عبارت دارم همه مراد میشود.

بیت ذیل از ادیب نظری است که هر مصراع آن از آخر هم که خوانده شود یعنی وارونه بیان گردد همان مصراع حاصل میشود

ز نطنز آمد رخت خرد ما ز نطنز
ز نطنز ز نطنز ز نطنز ز نطنز

بیت ذیل نیز در این صفت گفته شده و همان حال را دارد.

شکر بترازی وزارت برکش
شو همه بلب لب هر مهوش

۹- اعنات بالزوم ما لایلم

اعنات در لغت سخت افکندن و یا وادار کردن شخص بکار دشوار باشد و در علم بدیع عبارت از این است که شاعر یا دبیر در سخن خود را ملزم بر رعایت چیزی نماید که لازم نباشد و بدین معنی است که صفت اعنات را لزوم ما لایلم هم نامیده اند اساس واصل عمده این صفت آن است که شاعر در قافیه قبل از حروف روی یا حرف دیگر قافیه خود را ملزم بر رعایت و بکار بردن حرفی نماید که اگر آن حرف

هم بکار نرود و رعایت نشود قافیه را نقصانی نباشد و شاعر این رعایت را از نظر آرایش کلام یا ابراز قدرت بر خود متحتم شمارد.

مثلا در این غزل معروف شیخ که

چشم بدت دور ای بدیع شمائل
ماه من و شمع جمع و میر قباثل

این صفت رعایت شده بدین توضیح که در تمام قوافی این غزل قبل از لام که حرف روی است حرف یاء (یا همزه) منظور گردیده است یعنی کلماتی انتخاب شده که حرف ما قبل لام یاء باشد در حالیکه اگر شمائل با عنادل هم قافیه میشد صحیح بود ولی در آن صورت دارای صفت اعنات نبود، بطور کلی در قافیه هر شعری که ملاحظه نمائیم حرف ما قبل روی در تمام ابیات رعایت شده دانیم که در آن شعر صفت اعنات یا لزوم مالا یلزم بکار رفته است مثلا اگر در آخر شعری کلمات غلام و سلام و کلام و امثال آنها را بار رعایت لام قبل از الف و میم روی و یا در آخر شعر دیگر کلمات عمیم و شمیم و صمیم را با رعایت میم قبل از یاء و میم روی دیدیم متوجه میشویم که آن شعر دارای این صنعت است

۱۰ - حذف

این صفت که باید آنرا نوعی از لزوم مالا یلزم شمرد عبارت ازین است که شاعر یا نویسنده در شعر یا نثری خود را ملزم نماید که حرفی از حروف الفبारा ترك گوید یعنی از آن شعر یا نثر کلماتی انتخاب نماید که دارای آن حرف نباشد و یا مصمم شود که شعر یا نثر بی نقطه بی انشاء و انشاء نماید که در این صورت نیز ناچار است در آن شعر یا نثر حروف نقطه دار را ترك گوید بعبارة اخیری صفت حذف این است که گوینده در سخنی اعم از نظم یا نثر حذف نقطه یا حرفی را بر خود لازم شمارد در ابیات ذیل حرف الف حذف شده است.

غمزه خونریز تو ریخت گرم خون چه غم زنده کند دیگرم لعل سخنگوی تو
دیده همه دل کنم تو سوی من ننگری دل همه دیده کنم من نگرم سوی تو
زخم ز بسو خود بتر میشود و طرفه بین زخم دلم به شود چون بشود بسوی تو
بهترین نمونه این صنعت قصیده حکیم قانانی است که بی ترك الف سروده و همان طور که در کلیه آثار این شاعر شهیر قدرت طبع و قوت بیان مشهود است در این قصیده نیز بقدری اظهار قدرت نموده و آنرا بی تکلف سروده که خواننده تا بمقطع

قصیده نرسد و با اشاره شاعر دایر باین الزام متوجه نشود کمان نکند که گوینده در سرودن ابیاتی با این سلاست قید و الزامها هم در بیان داشته است.

قصیده مزبور چنین شروع میشود.

برد ز گیتی برون ربیع چو لشکر
لشکر دی ملک وی نمود مستخر
دهر ز دم سردیش بخویش مشوش
مهر ز بی مهریش به میخ مستر
و در مغالزه گوید.

کلشن کلشن ز روی ریخته موری
خرمن خرمن ز موی بیخته غنبر
تا اینکه در آخر خطاب بممدوح گوید:

گفته بمدحت قصیده‌ئی والف نی
جز بهمین فرد ملتزم شده دیگر
می نکند ذکر وی که در گه تعظیم
نیست چو دیگر حروف منحشیش سر
میرزا محمد چمر می ساوه‌ئی که از فضلا و دانشمندان قرن اخیر است نامه زبیرا
در التزام حذف نقطه بیکی از معاریف زمان خود نوشته و از روزگار خود شکایت
نموده است.

سر سلسله امرارا کردگار احمد امر و عمر سرمد زهد دعا گو محمد ساوه‌ئی در
کلك و مداد ساحرم و در علم و سواد ماهر ملك الماوك كلام و معام مسائل حلال و
حرام در كل ممالك مجروسه اسم و رسم دارم در هر علم مدرس و در هر اصول مؤسس
در كلك عماد دو قسم در عالم علم انسانی و در علم و حکم مسلم کل اسم
سر سلسله اهل کمال اما کو طالع کامکار و کو مرد کرم
حال مرده آرام دهرم کوه کوه در دها در دل دارم مدام در دام وام و علی الدوام
در ورطه آلام هر سحر و مسا در واهمه و وسواس که مداح که کردم و کرا واسطه
کار آرام که مهمام اصلاح دهد و دو سه ماهم آسوده دارد مکرر باد کمال دادم و در
مورد مدح معر که ها کردم همه گوهر همه لعل و در همه لاله همه گل همه عطسار
روح همه سرور دل اما کور را مطالعه و کرا را مسامحه و لال را مکالمه آمد همه
طلا آسا سوده محک ادراک آورده احسان مسی کردم و لامسان گر آدمم آه آه علامه
دهرم ملوم و محسور و عوام کالحمار حامد سرمد و مسرور لاله الاله و حده و حده